

## ملی کردن صنایع و مدیریت کارگری

این مقاله را لئون تروتسکی در ۱۲ مه ۱۹۲۹ نوشته است. مقاله به درخواست یک سندیکالیست مکزیک‌گاری گارسیا تروینو نوشته شده است. تروینو درون اتحادیه های کارگری مکزیک به مبارزه با سیاست های حزب استالینیست پرداخته بود. زمینه اصلی جدال وی بحث در مورد ملی شدن صنایع نفت و راه آهن توسط دولت بورژوازی مکزیک و نیز فراخواندن اتحادیه های کارگری به نظارت در امر تولید از جانب آن دولت بود. این مقاله برای نخستین بار به زبان فرانسه در نشریه ی بین الملل چهارم منتشر شده و متن انگلیسی آن در آثار لئون تروتسکی ۳۹-۱۹۳۸ آمده است.

در کشورهایی که از نظر صنعتی واپس مانده اند، سرمایه ی خارجی نقش تعیین کننده ای ایفاء می کند. ضعف بورژوازی بومی در برابر پرولتاریای بومی شرایط ویژه ای در مورد قدرت دولتی ایجاد می کند. حکومت میان سرمایه ی داخلی و خارجی و میان بورژوازی ملی ناتوان و پرولتاریای به نسبت مقتدر تغییر جهت می دهد. این نکته به شیوه ی ویژه ای به حکومت منش بنایار نیستی می بخشد. حکومت به اصطلاح ماوراء طبقات نمودار می شود، عملاً یا بدل به ابزار سرمایه داری خارجی می گردد و پرولتاریا را تحت فشار دیکتاتوری پلیس باقی نگه می دارد و با در مقابل پرولتاریا مانور می دهد و حتی گاه در این راه چندان پیش می رود که به پرولتاریا امتیاز می دهد تا (سرمایه ی داخلی) در مقابل سرمایه داران خارجی درجه ای از آزادی را به دست آورد. سیاست موجود دولت مکزیک در حالت دوم است و بزرگ ترین نتیجه ی آن هم ملی کردن صنایع راه آهن و نفت می باشد.

این اقدامات کاملاً در حوزه ی عملکرد سرمایه داری دولتی جای دارند، با این همه در یک کشور نیمه مستعمره، سرمایه داری دولتی خود را تحت فشار شدید سرمایه خارجی و ابزار آن خواهد یافت و بدون حمایت فعال کارگران نمی تواند خود را باقی نگه دارد. به این دلیل است که تلاش می کند تا در عین حال که سررشته ی امور را در دست دارد، جهت نهادها و سازمان های کارگری مسئولیت عمده ای در امر تولید در بخش های ملی شدن قائل گردد.

سیاست یک حزب کارگری در این میانه باید چه باشد؟ البته واضح است این فرض اشتباهی جبران ناپذیر و فریبی آشکار خواهد بود که راه سوسیالیسم نه در مسیر انقلاب پرولتری بلکه در راستای ملی شدن چند شاخه صنعتی توسط دولت بورژوازی و حتی انتقال آن ها به دست نهادهای کارگری است. اما مسأله این نیست. دولت بورژوازی خود شاخه هایی از صنعت را ملی کرده و از کارگران درخواست کرده تا مدیریت این صنایع ملی شده را به عهده بگیرند. البته می توان از مسأله با بیان این نکته (که حقیقت هم دارد) طفره رفت که غیر از این که پرولتاریا قدرت را یک سره تسخیر کند، هر راه دیگری و از آن جمله شرکت از طریق اتحادیه های کارگری در مدیریت کارخانه های سرمایه داری، نتایج سوسیالیستی به بار نخواهد آورد. با این همه یک چنین استتلال و سیاستی از جانب شاخه ی انقلابی، سیاستی منفی است و به وسیله ی توده ها درک نخواهد شد و در واقع صرفاً مواضع فرصت طلبانه را تقویت خواهد کرد. برای یک مارکسیست مسأله این نیست که با دست های بورژوازی سوسیالیسم را بنا کند، بلکه باید از شرایطی که به او در سرمایه داری دولتی ارائه می شود. بهره گیرد و جنبش انقلابی کارگران را رشد دهد.

شرکت در پارلمان های بورژوازی هم دیگر نتایج مثبت و مهمی به بار نمی آورد و حتی تحت شرایط ویژه ای به ایجاد یأس در نمایندگان کارگری منجر می شود، اما این نکته دلیل کافی جهت تسلیم به سیاست ضد پارلمانتاریستی نیست.

درست نیست که سیاست شرکت کارگران در مدیریت صنایع ملی شده را با شرکت سوسیالیست ها در یک حکومت بورژوازی (که ما بدان عنوان وزارت خواهی داده ایم) مقایسه نماییم. تمام شرکت کنندگان در حکومت با قیدوبند به هم وابسته اند. حزبی که در حکومت شرکت می کند، در قبال مجموعه سیاست های حکومتی تسلیم و مسئول است. در حالی که شرکت در مدیریت بخش های معینی از صنعت امکان کامل ضدیت سیاسی را نفی نمی کند. به فرض این هم که نمایندگان کارگران در اقلیت مدیریت کارخانه باشند، باز آنان حق هرگونه اعلام و انتشار نظریات و پیشنهادات خود را که به وسیله ی اکثریت مردود شده دارا هستند و می توانند آن همه را به اطلاع کارگران به رسانند.

شرکت اتحادیه های کارگری در مدیریت صنایع ملی شده می تواند با شرکت سوسیالیست ها در حکومت محلی قیاس شود. آن جا گاه سوسیالیست ها اکثریت را به دست می آورند و حتی قادر به اجرای برنامه ی اقتصادی عمده ای هم در سطح محلی می شوند، در حالی که بورژوازی هنوز بر دولت سلطه دارد و قوانین مالکیت بورژوازی نیز ادامه دارند. اصلاح گرایان در این حکومت های محلی خود را به طور منفعل با رژیم بورژوازی انطباق می دهند، انقلابیون کاملاً برعکس، هر چه به توانند به جا می آورند تا به سود کارگران فعالیت کنند و در عین حال کارگران را در مواردی که هر قدم درست در سیاست محلی بدون تسخیر قدرت حکومتی توسط کارگران ممکن نیست، آموزش سیاسی دهند.

البته محققاً این تمایز در قیاس ما وجود دارد که در زمینه ی حکومت محلی، کارگران برخی مواضع را از طریق انتخابات دموکراتیک به دست آورده اند. در حالی که در زمینه ی صنایع ملی شده، حکومت آنان را به دست گرفتن اختیار و به چند مقام دعوت کرده است. اما این تمایزی است صوری، چرا که در هر دو حالت بورژوازی نمی تواند کارگران را از فعالیت در برخی زمینه ها باز دارد و آنان از این واقعیت به سود خود استفاده می نمایند.

البته احتمالاً خواهد بود که چشم خود را به روی مخاطرات به بندیم. مخاطراتی که از شرایطی ناشی شده اند که در آن اتحادیه های کارگری توانسته اند نقش رهبری را در صنایع ملی شده ایفاء نمایند. پایه و اساس مخاطرات فوق مناسبات میان رهبران اتحادیه های کارگری با دستگاه سرمایه داری دولتی است که می تواند نمایندگان کارگری را به دولت بورژوازی مقید نماید. اما هر چه هم این خطر جدی باشد، باز بخشی است از یک خطر بزرگ تر که دقیقاً یک بیماری عام است یعنی تخریب بورژوازی دستگاه اتحادیه ی کارگری در دوران امپریالیستی، آن هم نه فقط در مراکز کهن متروپل، بلکه در کشورهای مستعمره. در واقع رهبران اتحادیه های کارگری در اکثر موارد، مأمورین سیاسی بورژوازی و دولتش در درون طبقه ی کارگر هستند. در صنایع ملی شده آن ها می توانند تبدیل به مأمورین اداری مستقیم بورژوازی گردند و عملاً هم چنین شده اند. علیه این واقعیت راهی جز مبارزه جهت استقلال جنبش کارگری در کل و ایجاد هسته های انقلابی درون اتحادیه های کارگری در جزء وجود ندارد. هسته های کارگری در عین حال که وحدت جنبش اتحادیه ی کارگری را حفظ می نمایند قادر به مبارزه در جهت سیاست طبقاتی و ترکیب انقلابی ارگان های رهبری اتحادیه ها می باشند.

خطر دیگر در این مسأله نشسته است که بانک ها و سایر مؤسسات سرمایه داری که به معنای اقتصادی کلمه یک شاخه مفروض صنعت ملی شده بر آن ها تکیه دارند، روش های ویژه ی تخریب را در پیش خواهند گرفت تا بر سر راه مدیریت کارگری هزاران مانع ایجاد کنند، آن را بی اعتبار کنند و به شکست به کشانند. رهبران اصلاح گرا می کوشند تا با این خطر از طریق برآوردن خواست های سرمایه داران و به ویژه خود بانک ها رو به رو شوند. رهبران انقلابی کاملاً برعکس از تخریب توسط بانک ها چنین نتیجه می گیرند که ضروری است بانک ها را هم ملی کرد و یک بانک ملی ایجاد نمود. واضح است که این مسأله را باید به مسأله ی تسخیر قدرت توسط طبقه ی کارگر پیوند زد. مؤسسات گوناگون سرمایه داری خارجی و داخلی بدون شک توطئه ای را با هم کاری نهادهای دولتی جهت ایجاد مانع در راه مدیریت کارگری صنایع ملی شده سازمان خواهند داد. از سوی دیگر سازمان های کارگری که در مدیریت شعبه های گوناگون صنایع ملی شده قرار دارند باید گرد هم آیند، تجربیات خود را با هم رد و بدل نمایند، به یک دیگر کمک مالی کنند و با دولت در مورد مسائل وام و غیره، متحداً رو به رو شوند. روشن است که چنین دفتر مرکزی مدیریت کارگری شاخه های ملی شده ی صنعت باید در نزدیک ترین رابطه با اتحادیه های کارگری باشد.

جمع بندی کنیم: این زمینه ی جدید فعالیت در خود هم بزرگ ترین امکانات و هم عظیم ترین مخاطرات را نهفته دارد. خطر این است که از طریق اتحادیه های کارگری که تحت محافظت قرار دارند، سرمایه داری دولتی به تواند کارگران را کنترل کند، آنان را وحشیانه تر استثمار نماید و مقاومت آنان را درهم به شکند. از سوی دیگر در این زمینه ی جدید امکانات انقلابی بسیار نشسته است، هر گاه کارگران وضعیت خود را در بخش هایی از صنعت که به طور استثنایی دارای اهمیت هستند محکم نمایند، قادر به رهبری تهاجم علیه تمامی نیروهای سرمایه و دولت بورژوازی خواهند بود. کدام یک از این امکانات درونی به عمل خواهد آمد؟ طبیعی است که پیش بینی ممکن نیست. مسأله به طور کامل به مبارزه ی گریشات متفاوت درون طبقه ی کارگر، تجربیات خود کارگران و شرایط جهانی بسته گی دارد. به هر حال برای به کار گرفتن این شکل نوین فعالیت در خدمت منافع طبقه ی کارگر و نه در خدمت اشرافیت و بوروکراسی کارگری صرفاً یک شرط ضروری است: وجود یک حزب مارکسیستی انقلابی که هر انحراف را به نقد گیرد، کارگران را آموزش دهد و رهبری کند، نفوذ بر اتحادیه های کارگری را گسترش دهد و حضور انقلابی کارگران را در صنایع ملی شده ضمانت کند.

منبع: نشریه ی میلیتانت شماره ۶ (ترجمه: سارا مقدم)

بازنویس: یاشار آذری

آدرس ای نترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharazari@yahoo.com](mailto:yasharazari@yahoo.com)